

- جنابعالی بفرمائید که اساساً احمدآباد ملک چه کسی بوده و مرحوم دکتر محمد مصدق از چه زمانی به آنجا رفت و آمد داشتند و در آنجا ساکن شدند؟ در واقع منظورم اینست که تاریخچه مختصری از احمدآباد را برایمان بیان کنید.

دکتر محمود مصدق: این منطقه تا آنجا که من به خاطر دارم ظاهراً ملک شاهزاده عضدالسلطان بوده که پدر خانم مرحوم عموی من - مهندس احمد مصدق - بودند و دکتر محمد مصدق در اراک املاکی داشتند که از مادر به ارث برده بودند و آن را با املاکی ساوجبلاغ احمدآباد معاوضه کردند.

اسامی همه موجود است: احمدآباد، حسن بکول، حسین آباد و قارپوز آباد. زمان اصلاحات ارضی همگی تقسیم شد. چیزی حدود شصت هکتار مستثنیات اصلاحات ارضی که مرحوم عموی بنده، سهم خود را به رعایا بخشید.

- چه خاطراتی از دوران تبعید دکتر مصدق در احمدآباد دارید؟

خاطرات من از احمدآباد به زمانی برمی گردد که مرحوم پدر بزرگم را از تبعید و زندان بیرجند آوردند. در آن زمان محمدرضا پهلوی واسطه شد و ایشان را از زندان بیرجند به احمدآباد بردند. در آن زمان من پنج سال داشتم.



● دکتر محمود مصدق (عکس از علی دهباشی)

خاطرات من از آن زمان خیلی دقیق نیست. منزل ایشان در خیابان پاستور بود. باغچه‌ایی داشتند که من در کودکی با ایشان آنجا زندگی می‌کردم. با پدر، مادر و عمویم همگی در آن خانه بودیم. باغچه‌ایی بنام باغ اطلسی که قنات فرمانفرما از داخل آن رد می‌شد. جنب انستیتو پاستور. گمان می‌کنم اکنون بخشی از آن وجود داشته باشد. باغی بود که اتاق‌هایی دور تا دور آن قرار داشت. من چهار سال داشتم که ایشان را توقیف کردند و به بیرجند بردند. در آن دوران، تابستانها، ایشان باغی در پسیان (خیابان پهلوی) از خانمی به نام خانم سپاهی اجاره می‌کردند که ما همگی می‌رفتیم آنجا. باغی با درخت‌های چنار خیلی قدیمی. استخری که یک قنات از داخل آن رد می‌شد. وقتی برای توقیف ایشان آمدند ما آنجا بودیم. خوب به یاد می‌آورم یک روز بعد از ظهر وقتی که ما کنار همین استخر مشغول استراحت بودیم از شهربانی آمدند و ایشان را با خود بردند. از آن به بعد من با پرستارمان به دیدن ایشان به احمدآباد می‌رفتم. به من علاقه داشتند و من گاه ماه‌ها آنجا نزد ایشان می‌ماندم. ایشان خود را با زراعت و شکار و رسیدگی به کار کشاورزان سرگرم می‌کرد. من و پدرم - دکتر غلامحسین مصدق - در زمان تبعید ایشان، بعد از زندان، از اتاقی در همان ساختمان به عنوان درمانگاه استفاده می‌کردیم و در آنجا بیمار می‌دیدیم.<sup>۱</sup> به صورت سرپایی و به

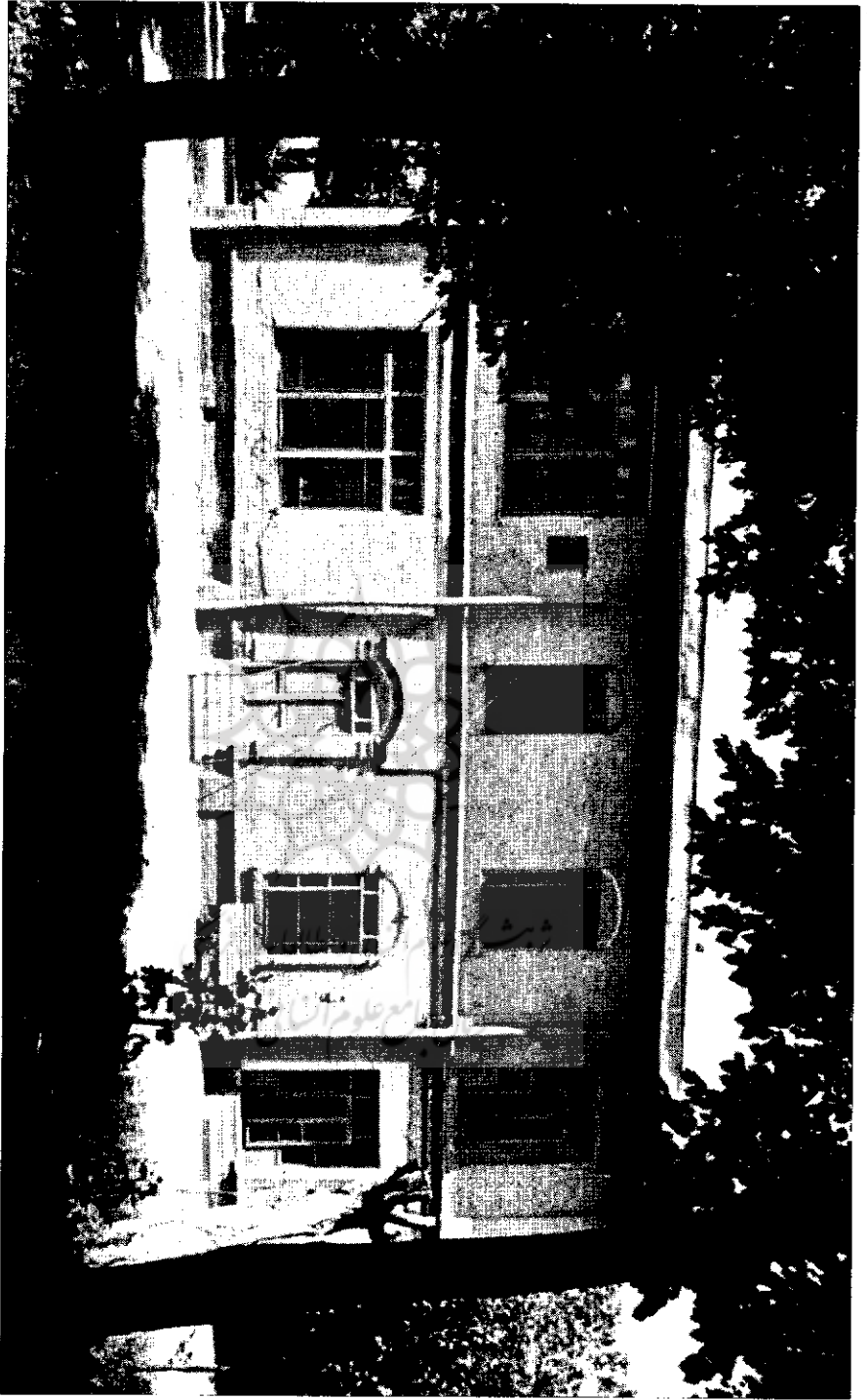


● بیمارستان نجمیه تهران، دکتر مصدق آخرین روزهای زندگی را در اینجا سپری کرد

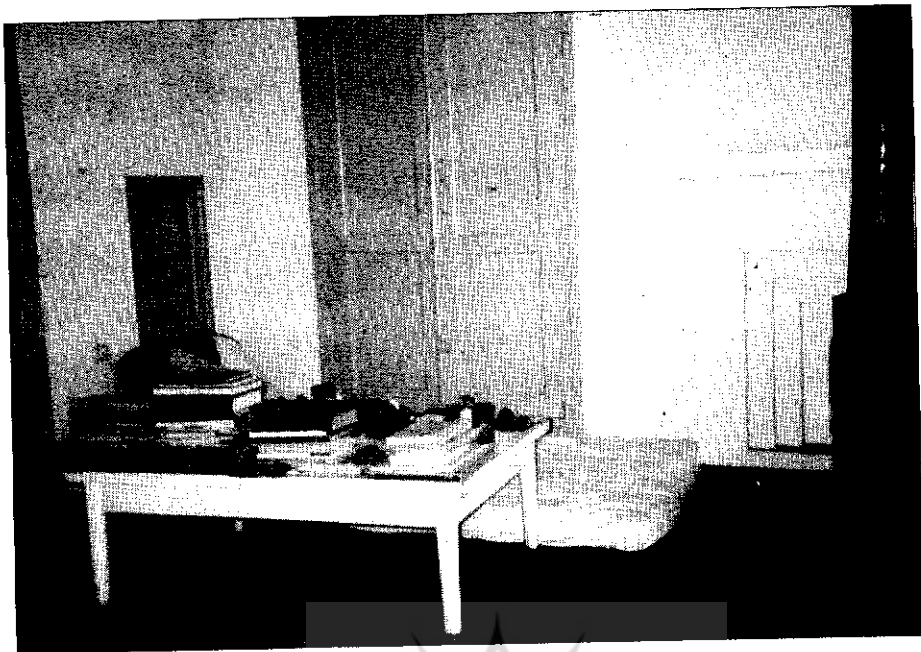
افرادی که نیاز به بستری شدن داشتند کارت می دادیم که به رایگان در بیمارستان نجمیه معالجه شوند. بخشی از کارها را خودمان انجام می دادیم و بخشی را جراح بیمارستان و دو سه نفری که به صورت افتخاری در آن بیمارستان، بیماران را مداوا می کردند.

درباره بیمارستان نجمیه بیشتر توضیح بدهید؟

بیمارستان نجمیه مؤسسه خیریه بسیار مثبتی بود. من خودم از اروپا که برگشتم شانزده سال آنجا طبابت کردم. بخش زایشگاه را اداره می کردم. تا اینکه با ورشکستگی مواجه شد. درست همان اوایل انقلاب بود. دخل و خرج آن با هم نمی خواند. بیست تخت مجانی داشت. بقیه اش هم تختهای خصوصی بود. مخارج بالا رفته بود و خرج و دخل، برابری نمی کرد. مرحوم مهندس مصدق، عموی من، در آن زمان متولی بیمارستان بود. آنجا را به وزارت بهداری اجاره داد. اجاره نامه اش دهساله بود. بعد از پایان این اجاره پدرم متولی بودند. بعد از فوت وی تا به امروز من متولی هستم. حدود شش ماهی وزارت بهداری را اداره می کرد. .. گفتند اینجا را وزارت بهداری به ما واگذار کرده، آمدند و ما را بیرون کردند. مطب من جنب در ورودی بیمارستان بود. آواره شدیم تا اینکه این ساختمان را پیدا کردیم. موقوفه مخیرالسلطنه هدایت است. مرحوم



● منظره جنوبي قلعة احمد آبا



● اتاق خواب دکتر محمد مصدق در احمدآباد (عکس از علی دهباشی)

پدرم هم مدتی مطب نداشت. منزلی که در خیابان فلسطین جنوبی داشتند دارای گاراژی بود که آنرا تبدیل به مطب کردند.

**- دکتر محمد مصدق ایام تبعید را چگونه می‌گذرانند؟ آیا در احمدآباد هم مزاحمت برایشان فراهم شد؟**

پدر بزرگم به احمدآباد خیلی علاقه داشت و به اجبار یا به هر دلیل مجبور بود سالیان دراز آنجا باشد. بعد از زندان ۲۸ مرداد، ایشان را آنجا فرستادند. و در احمدآباد، اتفاقاً من با ایشان بودم. از آن روز اول که ایشان رفتند آنجا، من در آمریکا تحصیل می‌کردم و اتفاقاً برای دیدن ایشان به تهران آمده بودم. دوره سه ساله زندان ایشان تمام شده بود، شهریور ماه بود که رفتیم به احمدآباد. پانزده روزی نزد ایشان ماندم. یک روز بعد از ظهر از بیرون قلعه ایشان سر و صدا می‌آمد، به من گفتند محمود برو ببین چه خبر است. دو دستگاه اتوبوس که تعداد زیادی لات و اوباش از آن پیاده شدند و رو به روی قلعه فریاد می‌زدند و شعار می‌دادند که: ما خون کشتگانمان را می‌خواهیم. حدوداً ده دقیقه‌ای گذشت که یکی از افسرهای ساواک آمد داخل و به ایشان گفت: ما می‌خواهیم شما را حفظ کنیم، مثل اینکه جان شما در خطر است. اینجا تهدید شده‌اید. کاملاً مشخص بود





● دکتر مصدق و همسرش در احمد آباد

که همه چیز برنامه‌ریزی شده است. بعد از یک‌ربع ساعت افراد دیگری آمدند که بنویسید و تقاضا کنید که ما برای حفظ جان شما محافظ بگذاریم. ایشان وضعیت را که اینگونه دیدند، یادداشتی نوشتند و به من دادند که تو بخوان ببین خوب است؟ گفتم بله خوب است. از آن پس، نگهبان‌ها با بی‌سیم می‌آمدند جلوی مدخل خانه می‌ایستادند و هیچکس را جز فامیل نزدیک راه نمی‌دادند. ما به نوبت می‌رفتیم و به ایشان سر می‌زدیم تا تنها نمانند. بعضی شب‌ها آنجا می‌ماندیم و این کار تا زمان بیماری و انتقال ایشان به تهران ادامه داشت.

#### -ایشان با همسرشان زندگی می‌کردند؟

خیر. مادر بزرگم در تهران زندگی می‌کردند، یا روزهای جمعه به دیدن ایشان می‌رفتند یا پنج‌شنبه و جمعه عصر برمی‌گشتند. تنها بودند با دو سه مستخدم. آنجا ده پانزده نفر کارمند بودند که بعد از فوتشان در وصیتنامه برای همه آنها سهمیه پیش‌بینی کردند. همه این موارد عیناً در وصیتنامه‌شان هست. در احمدآباد از تنهایی رنج می‌بردند و سالهای آخر، واقعاً زندگی کردن برایشان مشکل شده بود. مرتب می‌گفتند، من از خدا می‌خواهم مرا زودتر خلاص کند. مرتب می‌گفتند خسته شدم از این زندگی. در دوران

تبعید زمان رضاشاه وضع به این شکل نبود. سالهایی که آنجا بودند، اتومبیل داشتند. حتی تا شعاع پنج - شش کیلومتری بیرون قلعه را می توانست بگردد. ولی در دوران تبعید زمان محمدرضا شاه، محدودیت و سخت گیری بیشتری اعمال می شد.

### - ملک فعلی احمد آباد چگونه اداره می شود؟

آنچه باقی مانده هشت هزار و نهصد متر است. من سهم خودم را از باغچه احمد آباد وقف کردم. چون از دست روستاییان در امان نبودیم. آنها مدام می خواستند این باغچه را بگیرند و آنرا از هر طرف تصرف می کردند. مردمی که پدر و پدر بزرگم به آنها خدمت کرده بودند، بسیار ناسپاس بودند. در ابتدا، در ده احمد آباد، سی خانه وار زندگی می کرد. خانه ها، همگی ملک پدر بزرگم بود و آنها را به خود رعایا بخشید. قبل از اصلاحات ارضی، برایشان حمام و مدرسه درست کرده بود. از نظر بیماری همه کاملاً بیمه بودند. یعنی مجانی معالجه می شدند و دارو نیز رایگان بود. در بیمارستان نجمیه هم مجاناً معالجه می شدند. یعنی بهترین سیستمی که فکر نمی کنم حتی امروز در تهران موجود باشد. بهترین جراحان عملشان می کردند.

الان جمعیت احمد آباد خیلی زیاد شده حدود سه هزار نفر سکنه دارد که از نقاط مختلف به آنجا آمده اند. از احمد آبادی های قبلی هم کم مانده اند. پنج - شش خانه وار از قدیم، بیشتر نمانده اند. از شهرستانها حتی از گیلان آمده اند. مهاجرین افغانی هم هستند. زراعتشان تقریباً از بین رفته. برای اینکه زمان پدر بزرگ من آنجا یک رشته قنات داشت که تمام وقت کار می کرد. آب از آنجا تأمین می شد و هر چه که از فروش غلات در می آوردند، تماماً خرج قنات و لای رویی می شد. اکنون قنات خشک شده و در حال حاضر از دو سه چاه عمیق، فقط یک چاه عمیق، آب ده را تأمین می کند که برای زراعت جوابگو نمی باشد. بیشتر اهالی در کارخانجات پارچه بافی مقدم در نظر آباد مشغول کار هستند. صبح اتوبوس آنها را به کارخانه می برد و عصر برمی گرداند. معاش بیشتر اهالی احمد آباد از این راه است. اما برای ما از آن همه زمین فقط یک باغچه باقی مانده است که نگهداری آن برعهده اینجانب و هیأت امنا می باشد. برای نگهداری همین باغچه الآن یک محافظ با خانواده اش در اینجا زندگی می کنند. نگهداری و تعمیرات که مرتب هست و مخارجی را بر ما تحمیل کرده است.

### - درباره موزه و کتابخانه ای که در دست احداث دارید بفرمائید؟

طبق وصیت خواهرم، مرحومه معصومه فیروزه مصدق، کنار ساختمان اصلی یک کتابخانه و یک موزه در دست ساختمان داریم. ایشان هزینه کتابخانه را پذیرفتند. کار ساختمان موزه تمام شده و تزئینات داخل آن باقی مانده است. راه اندازی موزه و



● موزه دکتر مصداق در احمدآباد

کتابخانه زمان می برد. اتومبیل ایشان را تعمیر کردیم. یک آهن پاره زنگ زده ایی بود که آنرا از تهران آوردیم و تعمیرش کردیم. تصمیم داریم در موزه وسایل شخصی ایشان را بگذاریم. همچنین برای کتابخانه، یک سالن قرائت و سالنی برای نگهداری کتب در نظر گرفته شده است. کتابخانه ایی که اسناد و کتابها را در آنجا نگهداری می کنیم.<sup>۱</sup>

#### - احمدآباد، اکنون چگونه اداره می شود.

بنده محل را وقف کردم و هیأت امنا دارد. حدود ده سال قبل مرحوم پدرم فهرستی تهیه کرده بودند که دیگر عمرش وفا نکرد و ناتمام ماند. مجموعاً هفت نفر هستیم. مرحوم داریوش فروهر از اعضای فعال هیأت امنا بود که شنیدید چه بر سر او و همسر فداکارش آمد. مهندس عزت الله سخابی که از طرف آقای یدالله سخابی شرکت می کنند. آقای جواد مادر شاهی از مشهد هستند. آقای خزاعی از طرف دکتر نورعلی تابنده هستند.<sup>۲</sup> آقای علی اردلان که بعد از فوت ایشان دکتر فروزان شرکت می کنند. آقای عبدالعلی بازرگان.<sup>۳</sup> آقای حسین شاه حسینی و خود بنده.

- ۱- هزینه ساخت موزه و کتابخانه از محل کمکهای مردمی و ما ترک مرحومه معصومه مصداق تأمین گردید.
- ۲- در پی وفات مرحوم دکتر یدالله سخابی، جناب آقای مهندس عزت الله سخابی به جانشینی ایشان در هیئت امنا منصوب گردیدند.
- ۳- به جانشینی مرحوم مهندس مهدی بازرگان.